

و ناگاه حیرت‌زده برجای ماند.
راه، پوشیده از علفهای انبوه بود.
باخودگفت:

— «ها! پیداست که هیچ‌کس
بر این راه‌گذر نکرده است،

ولا بد، مدت‌هاست.»

این‌گفت و ناگهان، دید که هر ساقه علف
در دم به‌خنجری مبدل شد.
بر حرف که آمد، زیر لب‌گفت:
— «اما... بدون شك
راه‌های دیگری هم هست.»

ترجمهٔ احمد آذرانداز

معرفی يك شاعر امروزی

یوردان میلف

یوردان میلف یکی از برجسته‌ترین شاعران و ادیبان امروز بلغارستان است. میلف به‌سال ۱۹۳۳ در تیمیر - بلغارستان - به‌دنیا آمد و تحصیلات دانشگاهی‌اش را در دانشکدهٔ فلسفهٔ دانشگاه صوفیه به پایان رسانید. سپس سردبیر روزنامه «نارودنا ارمیا» شد و مدتی نیز در رادیو صوفیه کار کرد و هم‌اکنون سروراستار بنگاه انتشاراتی «نارودنا ملادج» و رئیس هیأت‌مدیره کمیسیون اتحادیه نویسندگان بلغارستان برای مجمع نویسندگان آفریقائی و آسیائی است.

از جمله کتابهای شعر او عبارتند: از عشق گلها (۱۹۶۱)، رقص آتش (۱۹۶۵)، چشمان دور (۱۹۶۷)، زنی بر فراز تپه (۱۹۷۱)، سواحل ناشناس (۱۹۸۲)، زیر سقف دنیا (۱۹۸۶).

میلف سفرنامه‌های متعددی نیز که حاصل سفرهای مکرر به کشورهای دور و نزدیک است به‌چاپ رسانده و آثار زیادی از ادبیات کشورهای شرقی

را بنزبان بلغاری ترجمه کرده است. از جمله این آثار می توان از غزلیات حافظ، رباعیات خیام، شاهنامه فردوسی، گلستان سعدی، برگزیده‌ای از شعرهای کشورهای شرقی در قرون وسطی و «پانچاتانارا» را نام برد. بسیاری از آثار میلف به زبانهای روسی، ازبک، انگلیسی، فرانسه، عربی، هندی و غیره ترجمه شده است.

راه



در راه باریکی درون جنگل گام برمی دارم،
روحم نیز آرام پشت سرم در حرکت است.
شالی از برگهای زرد و قهوه‌ای،
آهسته روی شانه‌هایم را می پوشاند.

اینگونه از بامداد تا شامگاه گام برمی دارم
تا انتهای راه و سپس بازگشت به جای نخست
اینگونه هر بامداد از درون خود می آغازم
و آنگاه بار دیگر به درون خود باز می گردم.

بی هیچ وداعی و هیچ واژه فریبنده‌ای،
هیچ مرجع قدرتی نیز به خود فرا نمی خواندم.
تنها پرنده‌ای که گام‌هایم را رهنمون است
پرنده آزادی، است که بالای سرم پرواز می کند.

اینجا آزادانه نفس می کشم و فرو می دهم
را بجهت خوش نشاط راه سالکان را.

روح چونان جوز صنوبری است
که دانه‌های روزگار آن آینده را در دل خود پنهان دارد.

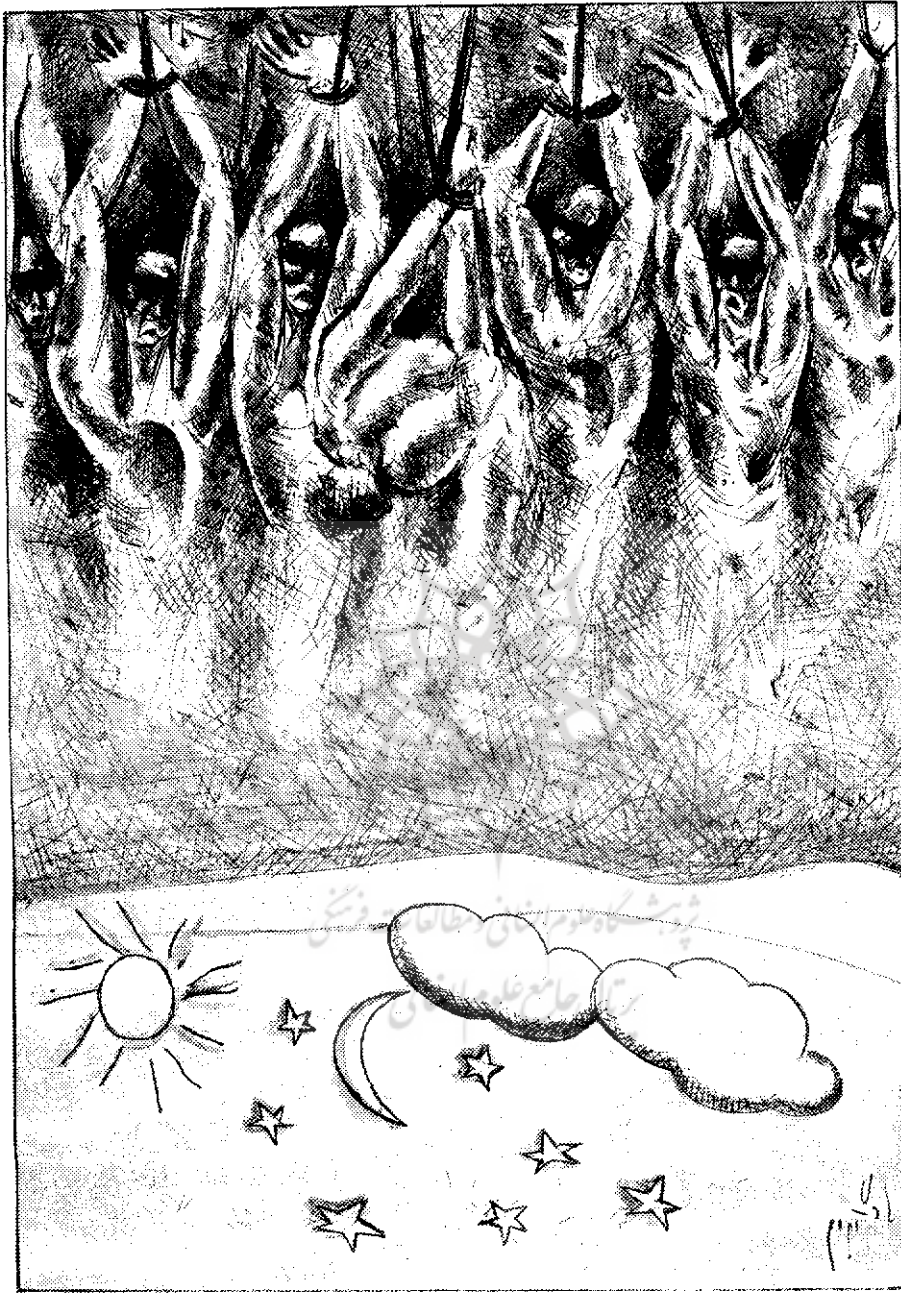
می دانم که تمام‌های ساکت انسان دیگری
این راه باریک را پیش از من، در نور دیده است.
بادها - اسبهای که به پیش می‌تازند، جنگل،
او را تا ابدالاباد با خود برده‌اند.

زندگی اینگونه است - کسی دیگر نیز پس از من خواهد آمد
و بسیار کسان این راه را در پیش خواهند گرفت
می‌دانم که یکی از آنها، روزی
شال زرد و قهوه‌ای بر گهای مرا بر شانه خواهد انداخت.

و ناگهان این نکته بر او الهام خواهد شد
که این شال، از آن حسگی است.
و آنگاه آرام و دل‌گرم تمام بر خواهد داشت
به سوی نقطه‌ای که ابدیت است و در انتظار اوست.

پژوهشگاه علوم انسانی
ترجمه سیمیندخت چهره‌گشا

رتال جامع علوم انسانی



آسمان و زمین جای خود را بهم می‌سپارند